



قرارگاهِ ربّیون

— روایتی الهی از جنگ —

خط محتوایی؛

روایت الهی از جنگ: مبانی و
راهبرد ها برای راهبران میدان

تمتخصیر
TAMHIS.ir

استاد محمد خدایار ابدی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

جنگ اخیر که با خباثت باند تروریستی صهیونیسم بر ملت غیور و بصیر ایران اسلامی تحمیل شد، زمینه ساز رشد معرفتی و ایمانی، انسجامی بی نظیر بین اقشار مختلف و حضور مثال زدنی تمام لایه های فعال فرهنگی در کنار یکدیگر بود. تاریخ انقلاب اسلامی چنین صحنه ای را در خاطر ندارد. این حضور فعال که توأم با تنوع مخاطبان و مأموریتهاست، پرسشهایی را برای راهبران فرهنگی در میدان عمل پدید آورده است که پاسخ به آنها نیازمند استناد عمیق به منابع معرفتی اسلام همانند قرآن، سنت و عقل است. این سوالات گاه در قامت دوگانه هایی رخ می نمایند که امتداد آن دوراهی هایی در متن عملیات فرهنگی اجتماعی است. برای نمونه برای راهبران میدان این پرسش مطرح است که راهبرد اصلی جمهوری اسلامی در شرایط فعلی حفظ انسجام حداکثری است یا غلبه در جنگ؟ آیا لزوماً سرنوشت جنگ باید در جنگ تعیین شود و هرگونه مذاکره در شرایط فعلی مصداق سازش است؟ آیا اصل بر صلح است یا جنگ؟ مقصود از صلح تحمیلی چیست؟ آیا هویت اصلی جنگ فعلی فکری و فرهنگی و در ساحت باور و اندیشه است یا میدانی و فیزیکی؟ به دنبال پرسش قبل این سوال مطرح میشود که ملاک پیروزی و شکست را چگونه باید صورت بندی کرد؟ آیا هدف اصلی جنگ از بین بردن اسرائیل است و اگر چنین است فروپاشی اسرائیل به چه معناست؟ جمهوری اسلامی در مواجهه با مراتب مختلف مردم چه گفتمانی باید داشته باشد؟ با توجه به تنوع فکری و عقیدتی مخاطبان، چگونه بین تقویت انسجام

ملی و پای بندی به مبانی انقلاب و حفظ ارزشها جمع کرد؟ چگونه میتوان روحیه مقاوت و جهاد را در اقشار مختلف اشراب کرد به شکلی که احساس نگرانی و ترس در جامعه ایجاد نشود؟ چگونه میتوان زندگی عادی را با دغدغه مندی نسبت به جهاد و نیز مقابله با حملات مکرر دشمن جمع کرد؟ سیاست اصلی ما باید حضور حداکثری فیزیکی باشد یا محدودسازی با هدف حفظ آرامش و امنیت؟ و...

عدم پاسخ دقیق و به موقع به این پرسشها میتواند منجر به اتخاذ راهبردهای ناقص و یا غلط باشد. بر همین اساس هدف اصلی این نوشتار پاسخ دقیق و مستند به مبانی الهی به چنین پرسشهایی است. مخاطب اصلی این نوشتار فعالان فرهنگی و مدیران ارشد و میانی میدان هستند که باید در شرایط حساس تصمیمی به موقع بگیرند.

مبانی و اصول

برای پاسخ به پرسشها و دوگانه های فوق ابتدا تصویری صحیح از «روایت الهی از جنگ» ارائه و مبتنی بر آن، پرسشهای فوق بررسی خواهند شد.

۱. چیستی و مختصات روایت الهی از جنگ

روایت مادی از جنگ مبتنی بر مبارزه دو قدرت نظامی با یکدیگر است. موضوع این روایت نقاط قوت و ضعف نظامی دو سپاه، آرایش و تجهیزات، میزان تخریب و تعداد تلفات و... است. این زاویه دید در تمام کشورهای سکولار و کافر نیز مشترک است. اما قرآن کریم همانگونه که زاویه دید

انسان را در تمام مسائل از امور مادی به بعد الهی و ملکوتی ارتقا میدهد، در زمینه جنگ نیز رویکردی الهی دارد. به همین دلیل معمولاً از تعداد کشته ها و ابزار جنگی و فتوحات ظاهری سخن به میان نیاورده است یا به صورت خیلی اجمالی سخن گفته شده که نشان دهد مقصود اولی این نیست. در روایات نسبت دنیا به آخرت، به نسبت حلقه و بیابان همانند شده است. بر همین اساس فاصله تحلیل زمینی و مادی از جنگ در برابر تحلیل الهی و ملکوتی از جنگ به اندازه فاصله دنیا و آخرت است. تحلیل الهی با برنامه ریزی، پیشروی و دستیابی به نتایج مادی هیچ مخالفتی ندارد، ولی آن را هدفی نازل می‌شمارد که باید از آن شروع ولی عبور کرد. تحلیل الهی از جنگ بر امور ذیل تمرکز ویژه دارد:

الف) شاخصه فتح و شکست از منظر الهی

از منظر الهی هدف اصلی نبوت بعثت در افکار، قلوب و اراده های امت است. کارویژه مهم پیامبران آن است که ذهن، گرایش و به دنبال آن رفتار امت را از سطح مادی به سطح الهی ارتقا دهند. بر همین اساس قرآن کریم حرکت کلی انبیا را موفق دانسته است، با اینکه بسیاری از آنها موفق به تشکیل حکومت نشدند و به دست طاغوت زمان، شهید یا شکنجه شدند. چرا که اندیشه نبوت و خدا باوری در طول تاریخ به کمال و بلوغ خویش رسید. انبیا مانند دوندگانی در دو امدادی هستند که اگر بتوانند شیء مدنظر را به شخص بعدی برسانند پیروز هستند حتی اگر به محض تحویل از حال بروند و زمین بیفتند. قرآن کریم در توصیف یاران موثر انبیا (رَبَّیُّون) نیز از بین انبوه ویژگیهای پسندیده بر این ویژگیها

تمرکز می‌کند: ربیون کسانی هستند که در شرایط بحرانیهای سهمگین و شکست ظاهری دچار تزلزل درونی، ضعف ایمان و تردید در تصمیم و عمل نمیشوند، بلکه ثابت قدم بوده و این ثبات را به اطرافیان نیز منتقل میکنند:

وَكَايُنْ مِنْ نَبِيِّ قَاتِلَ مَعَهُ رَبِّيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ وَمَا كَانَ قَوْلُهُمْ إِلَّا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (آل عمران ۱۴۶-۱۴۷)

در میان ائمه نیز بیشتر آنها موفق به شکست ظاهری دشمن نشدند ولی در منطق شیعی فاتح شمرده می‌شوند. برای نمونه با اینکه امام حسین(ع) در کربلا به شهادت رسید، ولی حقیقتاً پیروز میدان بود. زیرا اکنون نام و فرهنگ امام حسین(ع) باقی و جاودانه است. هنگامی که شخصی در شام از امام سجاد(ع) پرسید با اینکه تمام یاران شما شهید و خاندانتان اسیر شدند، چه کسی پیروز است؟ امام فرمود: تا هنگام اذان صبر کن. هنگام اذان که شهادت به رسالت حضرت رسول(ص) ندا زده شد، امام فرمودند ما پیروزیم، چون جنگ بر سن تن ها و بدن ها نبود، جنگ بر سر حذف این تفکر از جامعه اسلامی و تبدیل نبوت به سلطنت بود. تا زمانی که اندیشه پیامبر در جامعه باقی است، ایشان پیروزند. بسیاری از امامان دیگر نیز نتوانستند حکومت ظاهری تشکیل دهند ولی فرهنگ امامت و شیعه هر روز قوی تر شده و میشود و این نشانه فتح است.

در نگاه مهدوی نیز باور اصلی آن است که ظهور، روند تکمیل عقول بشری است. کمال حرکت یاوران حضرت مهدی (عج) در ارتقاء عقول و جانهای انسانهاست. بر همین اساس جنگ اصلی حضرت نیز جنگی شناختی و در ساحت ادراک و عقول امت است. هر اندازه به ظهور نزدیک شویم هویت امتحانات نیز هویت ادراکی پیدا می کند.

در نگرش الهی حتی اگر کسی شهید شود نیز به پیروزی رسیده است. شهادت در مسیر تکلیف «احدی الحسنین» است.

قُلْ هَلْ تَرَبَّصُونَ بِنَا إِلَّا إِحْدَى الْحُسَيْنَيْنِ (توبه: ۵۲)

در این نگرش ما شهدا را به دست آورده ایم، نه اینکه آنها را از دست داده باشیم، زیرا موقعیت بالاتری پیدا کرده اند که نتیجه آن توسعه در وجود و اهداف شهداست. شهدا با دست بازتر کسانی که را در پی آنها حرکت میکنند یاری می کند.

فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ (آل عمران: ۱۷۰)

امام خمینی (ره) در پاسخ به پیام فتح فرماندهان نظامی کشور پس از آزادسازی شهر بستان و روستاهای اطراف آن فرمودند: فتح الفتوح انقلاب اسلامی تربیت جوانان مومن و انقلابی است، نه صرفا فتح خاک

«آنچه برای اینجانب غرور انگیز و افتخار آفرین است روحیه بزرگ و قلوب سرشار از ایمان و اخلاص و روح شهادت طلبی این عزیزان — که سربازان حقیقی ولی الله الاعظم . ارواحنا فداه . هستند، و این است فتح الفتوح.»

در جنگ فعلی با اسرائیل نیز رژیم صهیونیستی از تعداد موشکهای ایران کمتر عصبانی میشود تا اینکه افکار عمومی مسلمین و حتی غیرمسلمین علیه او بیدار شده است. اگر تمام تجهیزات اسرائیل نابود میشد ولی او در نگاه مردم جهان، امتی بر حق و مظلوم بود، او پیروز میدان تلقی میشد. پیروزی حقیقی غلبه و فراگیر شدن شعار مبارزه با استکبار در بین تمام مسلمین و حتی غیرمسلمین جهان است. امروزه در مهد مدرنیته نیز علیه اسرائیل تظاهرات میشود. امت غزه و لبنان با اینکه بخشی از فرماندهان و تجهیزات خود را از دست دادند، با روحیه بالاتری به دنبال اقامه توحید و مبارزه با اسرائیل هستند و این شاخصه فتح است. در داخل کشور ما نیز هر اندازه ایمان، معرفت و استقامت امت در مبارزه با اسرائیل تقویت شود، به فتح حقیقی نزدیکتریم. اما اگر با وجود غلبه نظامی، تردید در افکار عمومی و اراده های امت ایجاد شود، از فتح دور میشویم.

از سوی دیگر قویتر شدن روحیه ایمان، امید و نشاط در بین امت ایران نشانه آن است که ما در جنگ پیروز شده ایم، نه آنکه در آینده پیروز خواهیم شد. البته باید از این قوت قلب و عزم عمومی صیانت کرد و مراقب بود در مراحل بعدی دچار افول نشود. در برابر، ترس و بی اعتمادی مردم اسرائیل به مسئولین، اختلاف و اضطراب ایشان، بی حیثیت شدن آنان در افکار عمومی جهان نشانگر آن است که فرآیند فروپاشی اسرائیل سرعت گرفته است. از اینجا اهمیت کار شناختی در تقویت بینشها و نیز گرایشها و اراده های امت فهمیده میشود. نقش

فعالان فرهنگی در دوران جنگی کمتر از فرماندهان نظامی نیست، بلکه بیشتر است.

ب) انقطاع از اسباب و تضرع و توسل دائم

در منطق الهی انسان نه فقط در شرایط سختی و نیاز ظاهری بلکه در تمام دوران آسایش و رفاه نیز به خداوند محتاج است. هیچ یک از اجزاء عالم خارج از اراده او نیست و تا خداوند نخواهد حرکتی در عالم اتفاق نخواهد افتاد. انسان نه فقط در نداشته های خویش بلکه در داشته های خویش فقر محض است.

إِلَهِی أَنَا الْفَقِيرُ فِي غَنَائِي فَكَيْفَ لَا أَكُونُ فَقِيرًا فِي فَقْرِي إِلَهِی أَنَا الْجَاهِلُ فِي عِلْمِي فَكَيْفَ لَا أَكُونُ جَهُولًا فِي جَهْلِي. (دعای عرفه امام حسین (ع))
بر همین اساس تضرع و اظهار فقر دائم انسان شاخصه ایمان است. استغنا از خداوند از ظلمانی ترین مراتب سقوط انسان است.

كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَآكْفِرٌ لَّا رَأَۗهُ اسْتَعْۢنَىٰ (علق ۶-۷)

این قاعده به ما می آموزد که نیاز ما به توسل در اوج قدرت نظامی کمتر از زمان ضعف نیست. خداوند متعال مسلمین را در جنگ بدر نصرت کرد زیرا احساس ذلت و فقر وجودی در درون خویش داشتند.

وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ (ال عمران ۱۲۳)

ولی در جنگ حنین که به اسباب مادی تکیه کردند، نتیجه ظاهری هم برایشان مطلوب نبود

وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْكُمْ شَيْئًا (توبه: ۲۵)

به همین جهت هر موجودی در انتساب به خدای نامحدود از محدودیت مادی خارج میشود. کسانی هم که در برابر خدا قرار میگیرند به هر تعدادی باشند حکم صفر را دارند، زیرا همه اعداد هر چند بزرگ در برابر بی نهایت میل به صفر پیدا میکنند. با این نگاه بود که مومنین راسخ که پس از جنگ احد با مجروحیت خویش آماده اعزام مجدد به جنگ شدند. با آنکه منافقان با گسترش شایعه تلاش کردند در دل ایشان رعب اندازد، ایمان و آرامش آنها بیشتر شد.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ (آل عمران ۱۷۳)

ج) تحلیل جنگ در بستر سنن الهی همچون ابتلا و تمحیص

نگاه مادی بشر جنگ را همانند امری ناگوار و خارج از برنامه میداند و منتظر است با پایان آن زندگی عادی مجددا شروع شود. ولی نگاه الهی جنگ را بخشی از مسیر طبیعی زندگی انسان میداند. زیرا انسان دائما در حال ابتلا و آزمایش است. چه در شرایط صحت چه بیماری، چه صلح چه جنگ و ... دائما در حال امتحان است. امتحان برای بشر خیر است و هر اندازه امتحانات دشوارتر شود، نشانه قبولی امت در امتحانات پیشین است. همانگونه که بیماری، زلزله، سیل و ... بخشی از زندگی است و با تحقق آنها زندگی تعطیل نمیشود، جنگ نیز بخشی از سنت ابتلا و تمحیص انسان است. مردم با امتحانات مختلف از ناخالصی ها پیراسته شده و خالص تر میشوند.

إِنَّ يَمْسَسُكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُدْخَلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (ال عمران ۱۴۰-۱۴۲)

طبق این آیات تمحیص مستمر شرط ورود به بهشت و ملازم با از بین رفتن کفار است. یعنی همینکه مومنان در برابر آزمونهای دشوار جسمی و روحی، استقامت کرده و از درون خالص سازی شوند، زوال بیرونی کفر نیز محقق میشود. با این نگرش جنگ اخیر نیز بخشی طبیعی از حرکت طولانی امت به سمت قله است و شاید با رشد بالاتر مومنین، امتحانات سخت تر هم شود. این جنگ نه تنها امری غیرمترقبه نیست، بلکه برای کمال جامعه و تمحیص ایشان ضروری هم هست.

د) تغییر نقش مردم

در نگاه مادی مردم صرفاً مصرف کننده و نسبت به حاکمیت مطالبه کننده هستند. در شرایط جنگ نیز مردم نگران ایمنی خود بوده و نیروهای نظامی موظف به دفاع و جنگ هستند. در زمان حضرت موسی(ع) نیز بخشی از مردم حتی حاضر به قیام برای نجات خویش نبوده و آن را از حضرت موسی(ع) مطالبه میکردند. شگفت آنکه این عدم همراهی پس از آن بود که ایشان عنایت الهی را به چشم خود دیدند که چگونه از دل دریا عبور کرده و فرعون و لشکرش غرق شدند.

قَالُوا يَا مُوسَى إِنَّا لَنَ نَدْخُلُهَا أَبَدًا مَا دَامُوا فِيهَا ۖ فَادْهَبْ أَنْتَ وَرَبُّكَ فَقَاتِلَا إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ (مائده ۲۴)

اما در نگرش الهی، مردم یکی از سه ضلعی هستند که حاکمیت را محقق می‌سازند: رهبر، قانون و مردم. طبق آیات قرآن وظیفه اقامه قسط بر دوش مردم است نه پیامبران

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ (حدید: ۲۵)

نگاه مومنین این نیست که بنشینند و رهبران را تشویق به جنگ کنند، بلکه به صحنه آمده و دیگران را با خود همراه می‌کنند. در همان ماجرای حضرت موسی (ع)، دو تن از صالحان به نام یوشع بن نون و کالب بن یوقنا مردم را تشویق به جهاد کردند.

قَالَ رَجُلَانِ مِنَ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (مائده: ۲۳)

در زمان ظهور نیز مردم باید با اراده و ایمان خود با کفار بجنگند. چنین نیست که امام زمان صرفا با اتکاء به ولایت تکوینی بر کفار غلبه کند.

در شرایط فعلی نیز اگر مردم خود را موظف دانسته و هر کسی به دنبال شناخت خاکریز اثرگذاری خویش باشد به این ویژگی نزدیک شده ایم. فعالان فرهنگی باید این سوال را که «سهم من در جنگ چیست؟» را در لایه های مختلف جامعه اعم از زن خانه دار، کودک، سالمند، کشاورز، کاسب، صنعتگر، دانشگاهی و ... فعال کرده و برایشان پاسخ متناسب و اسان معرفی کنند. این روحیه میتواند امت را به زمینه سازان ظهور تبدیل کند.

ه) فرصت ها و رشد ها در بحران جنگ

از نگرش الهی جنگ فرصت رشد است نه مصیبتی غیرمترقبه. همینکه خداوند متعال انسانها را لایق ابتلای به جنگ دیده است، علامت رشد امت است. زیرا در منطق الهی امتحانات با طاقت عموم مردم تناسب دارد و هر اندازه امتحان دشوارتر شود، نشانه موفقیت در امتحانات قبلی است.

«إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ فَتَحَهُ اللَّهُ لِحَاصَةِ أَوْلِيَائِهِ وَ سَوَّعَهُمْ كَرَامَةً مِنْهُ لَهُمْ وَ نِعْمَةً ذَخَرَهَا

زندگی در این دوران که غلبه با بالاترین مظاهر کفر است، نشانه لطف خداوند به فرد و جامعه مومن است.

در جهاد مومنین ره صد ساله را یک شبه می پیمایند. هر آنچه ظاهرا بلاست حقیقتا محاط و متراکم در انبوه نعمتهای الهی است.

ما مِنْ بَلِيَّةٍ إِلَّا وَ لِلَّهِ فِيهَا نِعْمَةٌ تُحِيطُ بِهَا (بحار الانوار، ۳۴، ص ۳۷۴)

رشدی که در شرایط بحرانی وجود دارد در شرایط عادی محقق نخواهد شد. گواه این مطلب انسجام و اتحادی است که بین عموم اقشار صورت گرفته است. دغدغه مندی نسبت به کشور در هیچ زمانی به این حد فراگیر نبوده است. وجود دشمن مشترک تمام مردم را منسجم کرده است و اینها از برکات جنگ است.

۲. توجه به مراتب متفاوت مخاطبان

جامعه ایمانی مراتب مختلفی را دربر میگیرد. از کسانی که تقید جدی به آرمانهای دین داشته و حاضر به جانفشانی هستند تا مراتب پایین تر. جنگ تحمیلی اخیر همه اقشار را گرد هم آورده است. اما راهبران فرهنگی و مدیران باید در مخاطب خود مراتب مختلف مومنان و مسلمانان را لحاظ کنند. با توجه به مراتب مختلف مومنان، مسئولان فرهنگی نباید فقط مرتبه عالی تر را مبنای تصمیم گیری های کلان قرار دهند. همچنین کسانی که در مرتبه بالاتر ایمان هستند نباید نگرشی از بالا داشته باشند بلکه باید بر اساس تواضعی به حق و صبر، در ارتقاء دیگر مراتب ایمانی بکوشند.

در شرایط فعلی نیز برخی جنگ را جهاد ایمان و کفر دانسته و حاضر به شهادت هستند و برخی مصداق دفاع از وطن شمرده و بر مبنای آرمان دفاع از وطن دغدغه پیدا کرده اند. اگر چه مرتبه ایمانی و ارزش هر کدام متفاوت است، لیکن در مقام مدیریت اجتماعی نباید نوع نگرش دفاع ملی تخطئه و سرزنش شود. بلکه باید با آغوش باز پذیرفته شده و در صورت مساعد بودن شرایط با روشهای تربیتی تدریجی به غایات الهی ارتقا یابد.

بر این اساس نمیتوان یک اصل غیرمدرج را به عنوان گفتمان حاکمیت معرفی کرد. مرتبه پایین تر نیز باید تکریم شود. هیچیک از این مراتب را نمیتوان از دایره انقلاب خارج دانست. قرآن کریم در نقل لشکریان طالوت به دو دسته اشاره میکند. گروهی که خواص قلیل بودند (فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا

قَلِيلًا مِنْهُمْ) و اکثریتی که با اینکه در جنگ شرکت کرده بودند اظهار بی
طاقتی کردند. (قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ)

فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ
فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرِبُوا مِنْهُ
إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ
بِجَالُوتَ وَجُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا اللَّهَ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ
فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ (بقره: ۲۴۹)

با اینحال کسانی که با اجازه یک مشت خوردند نیز هیچکدام طرد نشدند.
بخشی از افراد که تعداد زیادی هم بودند در این امتحان همانند خواص
یاران، «مِثًا» نبودند ولی از دایره ایمان هم خارج نشدند. ایشان مورد طرد
قرار نگرفتند و از جبهه حق خارج نشدند، بلکه از مرتبه ای از مراتب ایمان
به مرتبه پایین تر درون مراتب ایمان تنزل کردند.

بنابراین در شرایط فعلی ایرانی بودن و پرچم ایران باید محور مخاطب
عمومی باشد. همین که یک نفر نسبت به میهن خویش دغدغه مند
شده و تاب آوری اجتماعی و مقاومتش را افزایش داده است، مرتبه ای از
جهاد را محقق ساخته است. همه مراتب جامعه باید حس کنند جزء
جامعه ایمانی هستند و میتوانند در این جهاد نقش آفرینی کنند. در
ادامه به انواع نقش آفرینی توده مردم اشاره خواهیم کرد.

با توجه به این اصل باید در نوع تحلیل ها و توصیه های این ایام به نکات ذیل توجه شود:

- آیات سطح بالای جهاد و شهادت برای مراتب بالای جامعه ایمانی است. برای افرادی که در مراتب پایین تر هستند، نباید این آیات مبنا قرار گیرد. بخشی از جامعه اساساً خود را مخاطب آیات جهاد نظامی نمی بیند. برای این افراد باید سبک زندگی جهادی یادآوری شود. توجه داده شود که تحمل سختی ها، مقاومت، مرزبندی با دشمن و ... مرتبه ای از جهاد است.

- حضور در میدان نظامی و حتی تبیینی برای عموم مردم یکسان نیست. برای برخی واجب عینی و برخی واجب کفایی است. حضور در میدان نظامی و تبیینی برای خواص جامعه، مسئولان نظامی، روحانیون و ... واجب عینی است. ولی در صورتیکه حضور عده ای کفایت کند، برای دیگران واجب کفایی است. ملاک شدت وجوب نیز شدت جنگ است. بنابراین تمام کسانی که نسبت به جنگ بی تفاوت هستند، در یک مرتبه نیستند. اگر از کسانی باشد که از وی انتظار حضور فعال در میدان می رود و با وجود توانایی، آگاهانه از میدان نظامی یا حتی تبیینی سر باز زده است، حتماً مواخذه خواهد شد. اما درباره دیگر اқشار جامعه به نسبت استعداد، ظرفیت و امکانات ایشان حضور در جنگ درجه بندی میشود. برای پایین ترین مراتب تکلیف آن است جامعه را دچار ناامیدی و ترس نکنند و در مراتب بالاتر باعث قوت قلوب دیگران هم باشند و

• مراتب مختلف افراد جامعه باید نسبت خود را با جنگ بشناسند. کسی که امکان جهاد نظامی یا حتی تبیینی ندارد، به جهاد مالی روی آورد. در مصرف و سبک زندگی خویش مراقبت ویژه داشته باشد. گویندگان نیز توجه کنند جهاد جانی و مالی برای مومنین خاص و جهاد مالی در صورت کفایت برای مومنین متوسط مطرح میشود.

• برای ارتقاء درجه ایمان افراد ضعیفتر ابتدا نباید ایشان را تحقیر یا سرزنش کرد. بلکه باید به شکل ایجابی ارزش جهاد جانی و نظیر آن تمجید شود که بی تفاوتی نسبت به آن به امری مذموم در جامعه تبدیل شود و شخص مشتاق یا مجبور شود خود را از این ننگ مبرا کند. در این روش بر ارزش جهاد تأکید میشود و به قدری این ارزش در جامعه برجسته میشود که انسان بی تفاوت خود را در معرض فشار غیرمستقیم اجتماعی می بیند. بنابراین بدون آنکه سرزنش یا دوقطبی رخ دهد، افراد پایین تر میکوشند خود را به مرتبه ای بالاتر ارتقا دهند. در جامعه ای که علم ارزش حاکم شناخته شود، جاهل نیز تلاش میکند از جهل فاصله بگیرد و به این عنوان شناخته نشود. ارزش مجاهد باید به شکل طبیعی در جامعه بالا رود. اصل برتری مجاهد بر بی تفاوت، باید به شکل طبیعی نهادینه شود. فَضَّلَ اللَّهُ الْمُجَاهِدِينَ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ عَلَى الْقَاعِدِينَ دَرَجَةً (نساء ۹۵)

• با توجه به نکات فوق باید بسته های محتوایی در مراتب مختلف تهیه شود. ادبیات خاص جهاد نظامی و جانفشانی برای مرتبه ای از مومنین مطرح شود و مراتب پایین تر جهاد برای مراتب دیگر مومنان. اگر همه مراتب جامعه از زن خانه دار روستایی تا دیگر اقشار نسبت خود را با جهاد پیدا کنند، بیان مراتب بالاتر جهاد ایجاد دوقطبی نمیکند، بلکه فرد پایین تر را تشویق میکند به مرتبه بالاتر برسد، چرا که او خود را در مسیر میدانند.

• مغرضین و کسانی که آگاهانه مخالفت میکنند از محل مخاطب ما خارج هستند. اما انسانهای بی تفاوت یا کم دغدغه هم مخاطب ما هستند. البته درباره تخلف کنندگان از جنگ باید با ادبیات طرد برخورد کنیم.

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سَتُدْعُونَ إِلَى قَوْمٍ أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ (فتح ۱۶)

اما کسی که از جنگ تخلف کرده کیست؟ کسی که با وجود آگاهی و توانایی نسبت به حضور در جنگ، آگاهانه سر باز زده است، مانند فرمانده نظامی که در شرایط نیاز، با وجود آگاهی و توانایی، از انجام وظیفه فرار میکند. در مواجهه با مراتب مختلف مردم میتوان به برخورد قرآن در سوره فتح مراجعه کرد. از سویی به آرامش زایی و نزول سکینه جمعی اشاره شده و از سوی دیگر مراتب بالای جهاد و نکوهش کسانی که از جنگ تخلف کردند یا به جامعه اسلامی ضربه زدند.

۳. تلاش برای جمع صحیح بین دوگانه های کاذب

در منطق اسلامی تنها دوگانه صحیح دوگانه حق و باطل، ایمان و کفر، ظالم و مظلوم و اینگونه مفاهیم است. بقیه دوگانه ها اگر به این اصل بازنگردند، دوگانه های موهوم و خیالی هستند که میتوانند زمینه دو قطبی را فراهم کنند. لذا در شرایط اخیر نیز باید کوشید دوگانه های موجود را به شکلی سالم، به دور از افراط و تفریط و جزءنگری، در یک نظام جامع با یکدیگر جمع کرد. برای نمونه دوگانه «حضور مردم در عرصه اجتماعی» و «تأمین امنیت» دوگانه ای کاذب است زیرا میتوان شرایط را به شکلی مدیریت کرد که درعین حضور مردم در شهرها، امنیت ایشان نیز حفظ شود. همچنین دوگانه مذاکره و مقاومت نیز دوگانه باطلی است، زیرا میتوان مذاکره را در یک نگاه جامع، مرتبه ای از جهاد معنا کرد که در آینده به آن خواهیم پرداخت.

پاسخ به مسائل

سوال اول:

- جایگاه مذاکره در میانه جنگ چیست؟
- آیا اصل بر صلح است یا اصل بر جنگ؟
- در چه صورت مذاکره ممدوح است و در چه صورت مذموم؟
- مقصود از صلح تحمیلی چیست؟

پاسخ: بر اساس آنچه در بخش مبانی گفتیم دو قطبی بین جنگ و صلح دو قطبی کاذب و موهوم است. نه صلح ارزش ذاتی دارد و نه جنگ؛ نه اصل بر صلح است و نه اصل بر جنگ، بلکه اصل بر اقامه حق و قرب

الهی است. گاه جنگ منتهی به اقامه حق میشود و گاه صلح. ملاک اصلی آن است که تصمیم توأم با اقتدار جبهه حق باشد، اگر جبهه اسلام در موقعیت اقتدار باشد و مذاکرات را با راهبردی فعال و نه منفعل، در عرصه داخلی و بین المللی پیش ببرد، مذاکره مطلوب است. به عبارت دقیقتر باید مذاکره را بخشی از جنگ تلقی کرد، نه در مقابل جنگ؛ یعنی هدف مذاکره نیز همانند جنگ، تضعیف باطل و تقویت جبهه حق است.

از نظر قرآن پیشنهاد صلح در شرایط ضعف و ذلت مسلمین نباید پذیرفته شود.

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ (محمد ۳)

وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (قلم: ۹)

با اینحال در شرایطی صلح با کفار را اجازه داده است

وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلَامِ فَاجْنَحْ لَهَا (اعراف ۶۹)

این دو بیان قرآن به راحتی قابل جمع است. اگر هدف اصلی تقویت اقتدار جبهه حق باشد، پذیرش مقتدرانه صلح میتواند به آن کمک کند و اگر با ذلت و انفعال مسلمین توأم باشد، نباید پذیرفته شود. پیامبر اسلام نیز در مواضعی صلح را پذیرفتند. بنابراین نباید گمان کرد که حتما باید در هر شرایطی جنگ ادامه پیدا کند، و نیز نباید پنداشت هر نوع صلحی شکست است. بلکه اگر مذاکره یا صلح موجب تأمین اقتدار و امنیت بیشتر جبهه حق باشد بلامانع است. با این نگاه خط مذاکره

کننده نیز اگر با اذن ولی و تحفظ بر مبانی و شرایط عمل کند، بخشی از جبهه جهاد شمرده میشوند و همگی موظف به تقویت آن هستند. حتی اگر کسانی در داخل با تیم مذاکره کننده مخالفت کنند باید نتیجه آن تضعیف تیم مذاکره کننده نباشد بلکه القای این مطلب به میز مذاکره باشد که افکار عمومی داخلی با همین میزان مذاکره نیز موافق نیستند و تیم باید امتیازات بسیار بیشتری از طرف مقابل بگیرد تا بتواند پاسخگوی افکار عمومی باشد. این رویکرد به ظاهر مخالفت با تیم مذاکره کننده است ولی در واقع تقویت ایشان برای حضور مقتدرانه تر در مذاکره است.

ماهیت صلح به گونه ای است که ابتدا مخاطبان و به ویژه افراد غیرمتخصص از آن برداشت افول و ضعف میکنند. در حالیکه صلح و جنگ هر دو بخشی از منطق اسلام بوده و پیامبر اکرم به عنوان مهمترین مجاهد جبهه حق در مواردی آن را پذیرفته است.

نکته بسیار مهم آن است که طبق مبانی قرآن و نیز قانون اساسی اختیار جنگ و صلح با رهبری است و همگی باید تابع آن باشیم. اما نباید اجازه دهیم شرایط به گونه ای باشد که صلح بر رهبری تحمیل شود. باید عملکرد جبهه انقلاب به شکلی باشد که دست ولی برای اقدام باز باشد، نه اینکه برای پیشبرد اهدافش در متن جامعه مانع داشته باشد. حتی جبهه انقلاب حاضر باشد در مواردی خود را سپر طعن ها و سرزنشها قرار دهد.

سوال دوم:

- هدف ما از جنگ با اسرائیل چیست؟
- آیا شکست دادن یا نابودن اسرائیل با چه شاخصه هایی تعیین می شود؟
- آیا نابودی اسرائیل به حذف آن از نقشه بین الملل است؟

پاسخ این پرسش باید طبق مبانی فوق به ویژه شاخصه فتح و شکست از جنگ ارائه شود. نگاه زمینی فقط به تعداد موشک و آسیبهای مادی توجه دارد. شیطان نیز جامعه را در حد محسوس و وهم متوقف میکند و به همین دلیل اقتدار را فقط در پول و تجهیزات بیشتر می بیند. اما در منطق الهی شاخصه فتح، در اراده و باور به یک معنا در جنگ شناختی است.

عذاب های الهی نیز با حد رشد مردم تناسب دارد. در ابتدای تاریخ رشد عقلانیت کمتر بوده و مردم بیشتر با محسوسات سر و کار داشتند و هر چه به انتهای تایخ حرکت میکنیم با رشد عقلانیت، توجه به محسوسات کمتر میشود. لذا عذاب های اقوام گذشته همانند معجزات پیامبرانشان به تناسب حد مردم که در مرتبه محسوسات بودند، محسوس بود؛ اما هرچه به سمت زمانه متاخر حرکت می کنیم عذاب ها و معجزات به سمت غیر محسوسات حرکت میکند. معجزات انبیا نیز ابتدا بیشتر در فضای محسوسات بود مانند عصای موسی و نفس حضرت عیسی و به مرور با تکامل عقول به شکل تکامل بینش و عقول مطرح شد مانند قرآن.

برخی افراد گمان میکنند نابودن اسرائیل به آن است که تمام ساختارهای آن از بین برود، دولت آن سرنگون شود و جمعیت آن نیز کشور را ترک کنند. بر همین اساس گمان میشود هدف ما از جنگ اخیر نیز دستیابی به این اهداف بوده است و اگر به این هدف دست پیدا نکنیم زحمات ما هدر رفته است.

در حالی که طبق روایت الهی نابودی اسرائیل به معنای از بین رفتن اعتبار، آبرو و حیثیت اسرائیل در افکار عمومی است. هنگامی که قارون در زمین فرورفت، مهم تر از این اتفاق بی آبرو شدن او بود. تمام کسانی که تا دیروز حسرت همراهی با او را داشتند اکنون شاکر هستند که با او همراه نبودند. اگر قارون از بین میرفت ولی در اذهان دیگران همچون قهرمان باقی میماند و همه حسرت از دست دادن او را داشتند او پیروز بود. ولی مهمتر از عذاب خسف قارون از بین رفتن اعتبار او در افکار عمومی بود.

در شرایطی که رژه ظاهری قارون همه را تا دیروز مجذوب کرده بود و همه حسرت انتساب به او را داشتند، اکنون گفتمان رایج جامعه آن شد که خوب شد ما همراه او نبودیم. اسرائیل نیز اکنون چنین وضعیتی پیدا کرده است. کشورهایی که تا دیروز قصد همراهی با او را در پیمان ابراهیم داشتند، اکنون خود را ولو ظاهرا از او جدا میکنند. غیر از امتهای اسلامی، مردم دیگر کشورها نیز علیه اسرائیل تظاهرات میکنند. در مهد مدرنیته و دانشگاههای امریکا علیه اسرائیل شعار داده میشود.

وَأُصْبِحَ الَّذِينَ تَمَتُّوْا مَكَانَهُ بِالْأَمْسِ يَقُولُونَ وَيُكَانُّ اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَ يَقْدِرُ لَوْ لَا أَنْ مَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا لَخَسَفَ بِنَا وَيُكَانُّهُ لَا يُفْلِحُ الْكَافِرُونَ».

بنابراین به یک معنا نابودی اسرائیل شروع شده و در حال شدت یافتن است. این حقیقت امری تدریجی و دارای مراتب است و انشاله شدت خواهد یافت.

اما در بعد ظاهری نیز لزوما نابودی اسرائیل به آن نیست که از نقشه کشورها حذف شود. همانطور که زوال کشورهای استعماری مانند پرتغال، انگلیس، فرانسه به آن نبود که اینها از بین بروند، بلکه افول آنها به این است که دیگر قدرت بلامنازع شمرده نمیشوند. اسرائیل پس از جنگ با غزه، لبنان و به ویژه ایران، دیگر قدرت غیرقابل شکست محسوب نمیشود. اسرائیل باید به کشوری ضعیف و بی خاصیت تبدیل شود که دیگر کسی حمایت از آن را مقرون به صرفه نداند. همانند بیماری مفلوک که هزینه کردن برای آن سودمند نیست. و این بیشترین بیچارگی برای آنان است.

توصیف قرآن از شکست یهود اینچنین است: ضربت علیهم الذله و المسکنة

باید بکوشیم دولت اسرائیل دچار چنان بی اعتمادی شود که خود یهودی ها نیز رغبتی به زندگی در آنجا نداشته باشند. زندگی در آنجا را نوعی تحقیر بدانند نه افتخار. باید برای فروپاشی اجتماعی آن تلاش کرد. باید آرام آرام ضربه های مکرری زده شود تا به تدریج از جهت اجتماعی،

اقتصادی تضعیف شود. سرمایه گذاران مایل به سرمایه گذاری نباشند. اختلافات داخلی اسرائیل شدت پیدا کند. اعتماد مردم به دولتمردان کاسته شود و رفته رفته شکاف بین دولت و مردم افزایش یابد. این موارد مولفه های نابودی اسرائیل است. مولفه های قدرت او به مولفه های ضعف تبدیل شده است. دیگر سخن از امنیت و قدرت و مظلومیت او نمیتوان کرد. امتی که ریشه در این سرزمین ندارد، برای نگاه داشتن خود باید جذابیت های فراوانی داشته باشد تا مردم را در اینجا نگاه دارد. باید این انگیزه ها و جذابیتها را هدف قرار داد.

این نکته نیز باید مورد توجه باشد که اسرائیل کشوری مانند سوریه یا لیبی یا ... نیست. اسرائیل مورد حمایت مستمر قدرتهای غربی است، زیرا کیان مدرنیته و تمدن غرب را در حضور این دولت در این منطقه میدانند، و برای حفظ او تلاش میکنند. در شرایط ضعف میکوشند با تنفس مصنوعی آن را سرپا نگاه دارند. برخی دولتمردان امریکایی گفته بودند که اگر اسرائیل نبود هم ما باید چنین کشوری را تأسیس میکردیم. با توجه به این شرایط تصویر فروپاشی اسرائیل قدری با دیگر کشورها متمایز است.

دشمن در معادلات آخرالزمانی خود روی اسرائیل حساب باز کرده و نگاه استراتژیک به آن دارد لذا با هر هزینه هنگفتی او را حفظ می کند. اسرائیل پتانسیل ویژه ای دارد که به ظاهر تا آخرالزمان باقی خواهد ماند و تا زمانی که تمدن غرب از بین نرود اسرائیل هم باقی است.

بنابراین تصور ما از نابودی اسرائیل نباید منحصر به حذف این کشور از نقشه یا ساقط شدن نظام سیاسی آن باشد. اگر راهبرد ما این باشد که نابودی اسرائیل فقط به این معیار است، با عدم دستیابی به این هدف دچار سرخوردگی و ناامیدی میشویم. در حالی که افول اسرائیل آغاز شده است و به سمت فروپاشی در حال حرکت پرشتاب است. در جنگ اخیر نیز هدف اصلی اسقاط نظام سیاسی اسرائیل نبوده است. شاید بتوان گفت ضربه های مکرر و مستمر بر پیکر بی رمق اسرائیل بهترین راهبرد برای نابودی آن باشد که از چندی قبل آغاز شده است.

سوال سوم:

- با توجه به پاسخ قبل این پرسش مطرح می شود که اگر حذف اسرائیل از نقشه بین الملل هدف نیست، پس مقصود از اینکه گفته می شود «جنگ فعلی برای دو طرف جنگ وجودی است» چیست؟

بر اساس مبانی گذشته و تفسیر الهی از جنگ، معنای «جنگ وجودی» و «مرگ و زندگی در جنگ» نیز تکامل پیدا میکند. همانطور که گذشت اولویت اصلی جنگ تغییر باور و اندیشه است و فتح فیزیکی هم باید از بستر فتح شناختی محقق شود. جنگ وجودی به معنای افول شدید اندیشه و بی اعتبار شدن آن در افکار عمومی بین المللی است. البته ممکن است به فروپاشی خارجی و فیزیکی نیز منتهی شود، ولی تلازمی با آن ندارد. بنابراین جنگ وجودی به معنای نابودی یک شبه و ناگهانی

دفعی یک طرف در این جنگ نیست، بلکه به این معناست که هویت مکتبی یک طرف به تدریج زوال یابد. دشمن در بسیاری حکومتها به دنبال تغییر حاکمیت سیاسی نیست، چون حاکمیت مذکور چندان ضرری برای او ندارد، بلکه به دنبال تغییر ذهنها و اراده‌هاست. در نگاه رهبری ما رو به صعودیم و آمریکا رو به افول است. زمانی امکان دفاع از خود را نیز نداشتیم و هدف اصلی آن بود که بتوانیم در صورت

حمله از خود دفاع کنیم. مرحله بالاتر این بود که بازدارندگی ایجاد کنیم، یعنی به چنان قدرتی برسیم که دشمن حس کند در صورت حمله، ضربه خواهد خورد. مرتبه بعدی ایجاد توازن قدرت است یعنی در صورت حمله دشمن پاسخی در همان حد خواهد خورد و مرتبه بعد آن است که چنان قدرتی پیدا میکنیم که به دیگران امر و نهی کنیم. در حال حاضر ما بین دو مرحله بازدارندگی و ایجاد توازن هستیم.

سوال چهارم:

- با توجه به مراتب مختلف مخاطبان، گفتمان اصلی ما در تحلیل جنگ تحمیلی اخیر چه باید باشد؟
- آیا باید گفتمان ما اقامه توحید باشد یا زمینه سازی برای ظهور امام زمان (عج) یا دفاع از وطن یا ...؟
- آیا به دلیل اینکه بیشتر مخاطبان ما در مرتبه پایین تر مبارزه می اندیشند، ما هم همان سطح را لحاظ کنیم؟

همانطور که در اصل دوم مبانی گفته شد باید مراتب مختلف مومنین را لحاظ کرد. مراتب مومنین همگی داخل در دایره حق هستند، مگر کسانی که اهل عناد و مخالفت آگاهانه هستند. بر همین اساس باید برای همه گروه های جامعه با هر سطحی از گفتمان مقاومت، تحلیل داشته باشیم تا نگاه های سطح پایین تر نیز از دایره ایمانی خارج نشوند. مثلاً هیچ گاه نگاهی که بر اساس ملیت شکل گرفته را نباید نفی کنیم. کسی که بر اساس نگاه ملیت، عرق دفاع از وطن دارد به همان اندازه خودش از ولی تبعیت کرده است. حضرت آقا می فرماید: « من میگویم هر که ایران را دوست دارد، هر که منافع ملی کشور را دوست دارد، هر که بهبود اوضاع اقتصادی را دوست دارد، از مشکلات اقتصادی و معیشتی رنج میبرد و میخواهد آن را اصلاح کند، هر که به دنبال جایگاه باعزت ایران در نظم جهانی پیش رو است، هر که این چیزها را دوست دارد، باید برای ترویج ایمان و ترویج امید در ملت تلاش کند». بنابراین نگاه ملیتی نیز مرتبه ای از تبعیت از فرمان ولی است حتی اگر خودش نداند و متوجه نباشد.

براین اساس لازم است ضمن پرداختن به سطوح پایین تر نگاه، آنها را به مرور ارتقاء اندیشه‌ای داده و نگاه‌های عالی تر برسانیم. بنابراین نباید صرفاً یک گفتمان در فضای کشور حاکم باشد بلکه لازم است مراتب گفتمانی رعایت شود و تا جای امکان هیچ کس را از دایره مومنین خارج نشود. گفتمان سطح عمومی مردم که بیشترین شمول را داشته باشد.

از سوی دیگر در تبلیغ و تربیت باید نقطه حرکت را نقطه ای قرار دهیم که مخاطب ایستاده است، نه نقطه ایده آل و آرمانی؛ اگر بخواهیم نقطه شروع گفتگو با مخاطب را بالاترین مراتب جهاد مانند «قاتلوه‌م حتی لاتکون فتنه» را محقق کنیم، عموم مردم با آن همراهی نمیکنند.

البته نکته بسیار مهم آن است که شروع از نقطه مخاطب به این معنا نیست که تا انتها در همان سطح بمانیم. شروع از نقطه مخاطب به معنای تساهل و تسامح و بی تفاوتی نسبت به لغزشهای مخاطب نیست.

با توجه به این مقدمات خط اصلی هویت دهی به جامعه باید با محوریت ادبیات ظلم ستیزی شکل گیرد؛ ظلم ستیزی یک خواسته فطری است و همه آن را درک می کنند. به مرور برای ارتقاء سطح مخاطب لازم است تا بیان شود که ظلم ستیزی خودش ذیل خواسته بزرگ تری به نام رفع فتنه معنا پیدا می کند. اما اگر خط محوری را ادبیات رفع فتنه قرار دهیم، عموم مردم با آن همراهی نمی کنند. ادبیات های دیگر مانند حمایت از مظلوم و مستضعف نیز باید ذیل همین نگاه ظلم ستیزی تعریف شود. یعنی با نگاه فطری ظلم ستیزی آغاز کنیم و بعد کم کم مصادیق عمیق تر آن را به مخاطب یادآوری کنیم.

مستند این مبنا توجه به شرایط تحقق ظهور است که ادبیات محوری در آن ادراک ظلم و ادراک عدل و حساسیت به آن است. معرفی حضرت مهدی (عج) در روایات بر محور مبارزه با ظلم جهانی است. بر اساس روایات، نقطه شروع کار انبیا، جنگ شناختی و ایجاد حساسیت و از بین بردن کورختی مردم نسبت به ظلم در جوامع مختلف بوده است آن هم در زمانی که مردم ظلم را پذیرفته بودند. مثلاً زنان در عصر جاهلیت ظلم را پذیرفته بودند و برای آن ها عادی شده بود که از حقوق خود محروم شوند، کشته شوند و ... و لذا پیامبر (ص) احساس ظلم را در آن ها بیدار کرد. در حرکت انبیا به مقداری که طلب عدل ایجاد می شد مردم قیام می کردند و اگر شدت پیدا می کرد کار به قتال هم می رسید.

ما به دنبال این هستیم که غایت «وَرَأَيْتِ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» (نصر ۲) را محقق کنیم؛ لذا جذب قلوب و توجه ها در نگاه جهانی برای ما مهم است. طبق روایات آخر الزمانی، ادراک ظلم (نه لزوماً خود ظلم) در آخر الزمان بالا می رود و همه روی آن حساس می شوند؛ لذا رشد بیداری مردم دنیا و توجه و حساسیتی که نسبت به ظالم و مظلوم پیدا کرده اند، نتیجه دقیق حرکت به سوی آخر الزمان است و ما به عنوان زمینه سازی ظهور باید به این ظرفیت توجه ویژه داشته باشیم و این فرصت را از دست ندهیم. ما می توانیم از گفتمان ظلم ستیزی رایج در فضای جهانی بهره زیادی ببریم و این باید دال مرکزی گفتمانی ما باشد. نگاه فطری ظلم ستیزی در کشورهای دیگر نیز باید تقویت شود. مقابله با اسرائیل از راه شوراندن دلهای آگاه علیه آن است که در آنجا نیز ظلم ستیزی بهترین تکیه گاه است.

لیکن باید این نگرش ظلم ستیزی را از مبارزه با ظلمی که به من میشود تا مبارزه با ظلم در جهان توسعه داد. اگر میخواهم به من ظلمی نرسد، باید نگران ظلم بر مردم غزه و لبنان هم باشم. چون آنها هم مرتبه ای از وجود ما هستند. نگاه دین است که «من» شخصی انسان به مرزهای بالاتر توسعه پیدا کند. ابتدا همسر و فرزندانم را بخشی از وجود خودم میدانم و ظلم به آنها را ظلم به خودم میدانم ولی در مراتب بالاتر دیگر مومنین را هم بخشی از وجود خودم میدانم.

این نگاه بسط «من» در برابر دیدگاه غربی است که به دنبال تنگ تر کردن دامنه های اجتماعی و اخوت است. کسی که میگوید «نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران» هنگامی که به ایران حمله شود هم فقط شهر خودش را میبیند و مثلاً میگوید «نه مشهد نه اصفهان، جانم فدای تهران» هنگامی که به تهران حمله شود هم میگوید «فقط محله من» تا آنجا که میگوید «همه فدای من باشند» شرایط اخیر نشان داد توسعه ظلم ستیزی برای رفاه دنیوی انسان نیز سودمند است. اگر در غزه و لبنان نجنگیم مجبوریم در تهران بجنگیم.

بنابراین میتوان گفتمان اصلی را ظلم ستیزی قرار داد و رفته رفته به مراحل بالاتر مقابله به ظلم رسید. فتنه نیز مرتبه ای از ظلم است و حاکمیت های طاغوتی نیز مراتبی از ظلم هستند و فطرت ظلم ستیزی انسان اگر پرورش یابد به مراتب بالاتر آن نیز خواهد رسید. باید مخاطب را از روشهایی مانند توسعه «من» به مراتب بالاتر عبور دهیم.

این روش که نقطه شروع را ظلم ستیزی قرار دهیم با نگاههای عمیقتر و بالاتر نیز قابل جمع است. مراتب بالاتر از مومنان نیز ظلم ستیزی را در مصادیق کاملتر خود کشف میکنند، فتنه های داخلی و خارجی، ظلم تمدن غرب به بشریت و ... همگی مصادیقی از ظلم هستند. بدین ترتیب این دیدگاهها هیچکدام در مقابل یکدیگر و نافی هم نیستند. بلکه مراتب مختلف یک حقیقتند.

مرحوم علامه طباطبایی نیز در تفسیر المیزان هنگام تحلیل مسالک اخلاقی از همین روش استفاده میکند. وی سه مسلک اخلاقی را معرفی میکند که هر کدام در طول دیگری است: مسلک مدح و ذم عقلایی، مسلک انبیا و مسلک رسول اکرم (ص). در مرتبه نخست و در مواجهه با عموم مردم و حتی کودکان از مسلک مدح و ذم عقلایی شروع میشود و با تکامل یافتن مخاطبین وارد دو مسلک دیگر میشویم. حرکت تکاملی موجودات در عالم تکوین نیز به همین طور است. مثلاً آفرینش انسان از نطفه شروع شده و به مضغه و علقه و گوشت و استخوان میرسد. این مراتب هیچکدام در مقابل یکدیگر نیستند، بلکه مرتبه بالاتر کمال مرتبه پایین تر را دارد ولی نقایص آن را ندارد.

خلاصه آنکه نقطه شروع باید از عمومی ترین مراتب باشد و البته نباید در آن متوقف شد، بلکه باید مخاطب را به مراتب بالاتر سوق داد.

سوال پنجم:

- حفظ آرامش مردم مهم تر است یا آشنا ساختن ایشان با واقعیت جنگ؟
- چگونه مردم را با حقیقت جنگ آشنا کنیم به نوعی که ترس و رعب در جامعه حاکم نشود؟

دوگانه «آرامش یا جنگ» از نظر قرآن نادرست است، چراکه امکان جمع هردو با هم وجود دارد. می شود مردم احساس آرامش و امنیت کنند و در عین حال آماده نبرد باشند.

« هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَ لِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ^۱ »

ادبیات نزول سکینه و آرامش بر مومنین، وسط جنگ وارد شده است، پس نشان می دهد که بایکدیگر منافاتی ندارند.

جنگ جزئی از طبیعت زندگی است و طبیعت پیمودن یک راه طبیعی به سمت قله به شمار می رود. زندگی پر است از آزمایش ها و ابتلائات و دشواری ها. بعضی ابتلائات کوچکتر است و بعضی ابتلائات فراگیر است مانند کرونا. جنگ نیز یک ابتلاء فراگیر است. بلا وقتی فراگیر شد، تحملش راحت تر است زیرا هر کسی احساس می کند با بقیه شریک و هم درد است.

بنابراین باید زندگی با مقاومت عجین باشد. یعنی مردم به انتظار تمام شدن جنگ، زندگی را تعطیل نکنند. اگر مردم منتظر تمام شدنش

^۱ الفتح: ۴

باشند و طول بکشد، زده و خسته می شوند. زندگی دائماً جنگ نیست اما جنگ یکی از مراحل و منازل طبیعی زندگی است و منافاتی با جریان طبیعی زندگی ندارد.

بیان واقعیت در عین امنیت بخشی و تشجیع:

در جریان جنگ حمراء الاسد، سپاه اسلام یک روز پس از شکست احد در مدینه به سر می برد و بسیاری از سپاهیان مجروح شده بودند که خبر می رسد، مشرکین قصد حمله مجدد به مدینه را دارند. قرآن در این حالت که اوج تنش است، در عین بیان اخبار و اطلاعات به ظاهر بحران ساز، آرامش می دهد و برای جنگ تشجیع می کند: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ»^۲. این آیه نشان می دهد که نقل اطلاعات و اخبار بحران ساز به خودی خود اشکالی ندارد، منتهی باید جوری نقل شود که سبب ضعف مجاهدین نگردد. این آیه به ما الگو نشان می دهد که مثلاً بیان احتمال متحد شدن آمریکا و اسرائیل اشکالی ندارد اما لازم است به نحوی بیان شود که سبب ایجاد شجاعت و افزایش روحیه مبارزه شود. البته باید توجه کرد که لازم است شیوه بیان برای گروه های مختلف مردم، متناسب با همان گروه باشد^۳.

مطابق برخی نقل ها جنگ صفین نزدیک ۱۸ ماه طول کشید. / پیامبر اکرم ص نزدیک به ۷۵ غزوه داشتند که نشان می دهد جامعه در آن دوره کاملاً درگیر جنگ و مانوس با آن بوده است؛ با آن که نبود مرد در آن

^۲ آل عمران : ۱۷۳

^۳ در اصل سوم به این نکته پرداخته شده است.

فضا کاملاً به جهت اقتصادی خانواده را تحت تاثیر قرار می داد اما امری پذیرفته شده بود.

وجهه خارجی: از طرف دیگر این رویکرد (زندگی عجین با مقاومت)، تخریب روحیه دشمن را به همراه خواهد داشت. وقتی دشمن می بیند که مومنین خود را برای یک جنگ تمام عیار طولانی مدت آماده کرده اند، روحیه اش فرو می ریزد. این روحیه در دشمن ترس ایجاد می کند.

در جنگ های طولانی کسی می تواند پیروز شود که بیشتر بتواند وضعیت جنگی را تحمل کند. این که چه زمانی افراد به مرزی برسند که از جنگ خسته شوند تعیین کننده پیروز نهایی نبرد است. بر این اساس، رویکرد زندگی انگارانه به جنگ، خودش نصرت الهی و آرامشی از طرف خدای متعال در میانه میدان است که سبب برهم خوردن نقشه های دشمنان و در نهایت فتح و پیروزی می شود.

سیره امام خمینی رحمه الله علیه نیز همین گونه بوده است. امام، شروع جنگ را انکار نکردند اما تحقیرش کردند. در جریان حمله عراق به ایران، در روزی که هواپیماهای متجاوز عراق آمدند و تمام مرزهای جنوب و غرب کشور مورد حمله قرار گرفت، مسؤولین و فرماندهان در حالی که واقعاً گیج و مضطرب بودند، خدمت امام آمدند. امام چند لحظه با آنها دیدار داشتند و آنها را راهنمایی فرمودند. آنها وقتی بیرون آمدند چنان روحیه گرفته بودند که یکی می گفت عراق را نابود می کنیم و دیگری می گفت تا بغداد جلو می رویم. و مردم را هم امام با یک جمله آرامش بخشیدند. فرمودند: «دزدی آمده و سنگی انداخته»

پارامترهای تبلیغ مردمی:

۱. استعانت به صبر^۴: مردم به وسیله صبر، خودشان را برای جنگ طولانی آماده کنند. صبر در برابر اتفاقات و حوادث یعنی جذب و هضم آن واقعه و سپس تبدیل کردن آن به سرمایه‌ای برای زندگی. با صبر، هیچگاه زندگی مختل نمی‌شود.

مقام معظم رهبری: « صبر یعنی در برابر همه موانع رسیدن به تکامل و تعالی، مقاومت ورزیدن و با اراده و عزمی استوار از آنها گذشت و ره سپردن» / «اگر صبر را طبق دلالت صریح و بی‌شائبه‌ی آیات قرآن و روایات صادر از ائمه (علیهم‌السلام) تفسیر کنیم نتیجه درست به عکس و کاملاً در جهت مخالف استنتاج رائج و متداول عامیانه است. با این نگرش صبر به اهرمی تبدیل می‌شود که سنگین‌ترین موانع و بزرگترین مشکلات را با سهولت و توأم با نتیجه‌گیری صددرصد مثبت برطرف می‌سازد و در یک جامعه‌ی بدبخت کلید همه‌ی خوشبختی‌ها و سپیدبختی‌ها به شمار می‌آید. همچنان که در سوی دیگر مانع و رادع و مزاحمی برای نیروهای شرافرین و بدبختی آفرین محسوب می‌گردد.»

۲. زندگی عجیب با مقاوت به مثابه سلاح: مردم به این باور برسند که با این شیوه زیست، دشمن زودتر مغلوب می‌شود. یعنی حتی اگر از لحاظ دنیایی نیز می‌خواهند زودتر به پیروزی برسند، راهش رویکرد زندگی انگارانه به جنگ است.

^۴سوره بقره، آیه ۴۵: وَاسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ إِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْخَاشِعِينَ

۳. تولید فناوری زندگی عجین با مقاومت، راهی برای جهاد: زندگی همراه با مقاومت سبک زندگی جدیدی را می‌طلبد که تولید این فناوری خودش جهاد و بلکه از عالی‌ترین مراتب جهاد است چرا که در مقابله با دشمن بسیار موثر است.

سوال ششم:

- در شرایط فعلی باید بر گفتمان وحدت حداکثری تأکید کرد یا خالص سازی؟
- آیا گفتمان وحدت به بی‌اعتنایی به ارزشها و مبانی منجر نمیشود؟
- آیا بهتر نیست از فرصت پیش آمده برای ارتقاء روحیه انقلابی بهره جست؟

پاسخ:

همانگونه که گذشت بسیاری از دوگانه‌ها موهومند. دوگانه اصلی حق و باطل، ایمان و کفر و... است. دوگانه وحدت و خالص سازی نیز دوگانه موهوم است، زیرا بین این دو هیچ تنافی وجود ندارد. وحدت حداکثری به معنای بی‌اعتنایی به ارزشها و مبانی یا تساهل و تسامح نیست تا بخواهد در برابر خالص سازی باشد.

همانطور که در اصل سوم از مبانی گذشت، اولاً باید به مراتب مختلف مخاطبان توجه کرد و ثانیاً توجه به مراتب مخاطبان به این معناست که نقطه شروع، نقطه ای فراگیر باشد. اما نباید در این نقطه توقف کرد. بلکه باید آن را گسترش داد.

۱. توجه به مراتب مخاطبان:

در نگاه الهی، مراتب ایمان افراد یکسان نیست. بر همین اساس افراد دارای ایمان بالاتر موظف به احترام و دستگیری از مراتب پایین تر هستند، و حق اهانت یا کوچک شمردن ایشان را ندارند.

«قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع يَا عَبْدَ الْعَزِيزِ إِنَّ الْإِيمَانَ عَشْرُ دَرَجَاتٍ بِمَنْزِلَةِ السَّلَامِ يُصْعَدُ مِنْهُ مَرْقَاةً بَعْدَ مَرْقَاةٍ فَلَا يَقُولَنَّ صَاحِبُ الْإِثْنَيْنِ لِصَاحِبِ الْوَاحِدِ لَسْتُ عَلَى شَيْءٍ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى الْعَاشِرِ فَلَا تُسْقِطُ مَنْ هُوَ دُونَكَ فَيُسْقِطَكَ مَنْ هُوَ فَوْقَكَ وَإِذَا رَأَيْتَ مَنْ هُوَ أَسْفَلَ مِنْكَ بِدَرَجَةٍ فَارْفَعْهُ إِلَيْكَ بِرُفْقٍ وَلَا تَحْمِلَنَّ عَلَيْهِ مَا لَا يُطِيقُ فَتَكْسِرَهُ - فَإِنَّ مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ»^۵

ای عبد العزیز به راستی ایمان ده درجه است؛ چون نردبان که پله به پله از آن بالا روند. نباید آنکه دو پله بالا است به آنکه یک پله بالا است بگوید: تو چیزی نیستی تا برسد به آنکه در پله دهم است. تو کسی را که از خودت پائین تر است دور نینداز تا آنکه بالاتر از تو است تو را دور نیندازد و چون دیدی کسی از تو یک درجه پائین است او را به نرمی به سوی خود بالا بر و آنچه را تاب ندارد بر او بار مکن تا او را بشکنی؛ زیرا هر کس مؤمنی را بشکند بر او است که شکست او را ببندد و جبران کند».

افراد در مراتب مختلف ایمانی ضمن تحکیم وحدت میان خود، وظیفه ارتقاء اندیشه ای و ایمانی خود را نسبت به افراد مرتبه پایین تر به عهده

^۵ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۴۵.

دارند. در جمع سربازان طالوت چند مرتبه از افراد حضور داشتند. برخی اهل استقامت بوده و ایمان قویتری داشتند و شعاریشان این بود: «كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ»^۱، گروه دیگری ضعف ایمان داشتند و القای ترس در لشکر میکردند: «لا طاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ». این هر دو دسته در سپاه الهی پذیرفته شده و دسته ضعیف تر طرد نشدند. بنابراین گفتمان « لا طاقَةَ لَنَا» موجب خروج از ایمان نیست؛ بلکه سبب جدا شدن افراد در مراتب مختلف ایمانی، از مرتبه عالی به مرتبه پایین تر است، نه اینکه از دایره حق اخراج شوند. این جدا شدن مراتب ایمان، سنت محوِضت (خالص سازی) نام دارد؛ اما با وحدت قابل جمع است.

در سپاه طالوت، کسانی که هیچ گونه تبعیتی از دستورات الهی نداشتند، از سپاه طرد شده و اجازه عبور نیافتند. این افراد از جامعه ایمانی طرد نشدند اما از سپاه طرد شدند؛ چرا که حضورشان در جبهه مخل بود. این افراد ضد انقلاب نیستند؛ اما در جبهه نیز نباید حضور داشته باشند. نحوه خطاب به این دسته، باید بر اساس طرد و توبیخ باشد تا این نحوه برخورد، تلنگری برای برگشتن ایشان شود.

بر این اساس باید گفتمان عمومی به سمتی حرکت کند که عموم افراد خود را مجاهد فی سبیل الله بدانند. لذا باید برای همه گروه های جامعه با هر سطحی از گفتمان مقاومت، محتوا داشته باشیم تا نگاه های سطح

^۱ البقرة : ۲۴۹ فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ فَإِنَّهُ مِنِّي إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ فَشَرَبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاوَزَهُ هُوَ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ قَالُوا لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُوا اللَّهِ كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ.

پایین تر از دایره ایمانی و گفتمان مقاومت خارج نشوند و ارتقاء پیدا کنند. مثلاً هیچ گاه نگاهی که بر اساس ملیت شکل گرفته را نباید نفی کنیم. کسی که بر اساس نگاه ملیت، عرق دفاع از وطن دارد به اندازه خودش از ولی الهی تبعیت کرده است. گفتمان سطح عمومی مردم که بیشترین شمول را دارد، گفتمان ایرانی بودن و پرچم ایران است و همین باید محور تبلیغ عمومی باشد. اگر یک نفر تاب آوری اجتماعی و مقاومتش را بالا ببرد نقش خود را ایفا کرده و جهاد او به شمار می‌رود. روایاتی که می‌فرماید «اگر در راه جهاد حتی سردرد گرفتی اجر شهادت داری»^۷ را لازم است متناسب با شرایط روز به مثال‌های کاربردی فرآوری کنیم و در فضای جامعه منتشر کنیم تا همه با ادبیات جهاد درگیر شده و احساس مجاهدت داشته باشند. باید افراد حس کنند که حتی اگر یک چراغ را با نیت کمک به کشور خاموش کردند شریک در این جهاد در مقابل دشمن هستند.

بر اساس توضیحات پیش گفته؛ تاکید بر گفتمان وحدت در سطح عمومی و تا پایین ترین سطح ایمانی باید گفتمان حاکم باشد. این وحدت ضمن ایجاد صفی محکم^۸ در مقابل دشمن مشترک، به ارتقاء اندیشه ای و عملیاتی سطوح پایین تر ایمانی به سطوح بالاتر کمک می‌کند.

^۷ الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۳: أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ ع بِأَمْرِ قَرَّتْ بِهِ عَيْنِي وَفَرِحَ بِهِ قَلْبِي قَالَ يَا مُحَمَّدُ مَنْ غَزَا مِنْ أُمَّتِكَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَأَصَابَهُ قَطْرَةٌ مِنَ السَّمَاءِ أَوْ صَدَاغٌ كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ شَهَادَةً.

^۸ الصف: ۴: إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُفَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَانَتْهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ.

۲. اجتماع حول محور مشترک

با وجود مراتب مختلف میان مومنین باید نقطه مشترکی در باور و رفتار این مراتب یافت که افراد حول آن اجتماع و پرورش یابند. با توجه به مبانی قرآنی، بغض به دشمن مشترک، از مهمترین نقاط است که میتواند انسجام شدیدی در بین نیروهای خودی ایجاد کند. در آیات قرآن نیز نگاه سلبی بر نگاه ایجابی تقدم دارد. «لا اله الا الله»؛ «فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنِ بِاللَّهِ»^۹؛ «أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ»^{۱۰} و...

در سیره انبیا نیز نقطه شروع سلب باطل است. حضرت ابراهیم (ع) قبل از دعوت به خدا، شکستن بت ها را مبدأ قرار داد. در آنجا نیز از اصل فطری استفاده کرد. مردم را به این فکر فرو برد که بت که نمیتواند عامل شکستن بت دیگر باشد. بتی که نتواند از خود دفاع کند، چه فایده ای دارد؟ حضرت موسی (ع) نیز در گفتگوی با فرعون ابتدا فرمود: «كَيْ نُسَبِّحَكَ كَثِيرًا وَنَذْكُرَكَ كَثِيرًا» (طه ۳۳-۳۴) یعنی تسبیح را بر ذکر مقدم ساخت. تسبیح سلب جهات نقص است.

قرآن کریم برای شکل دادن امت واحده از کفر به طاغوت آغاز کرده است. کفر به طاغوت اقتدار بیشتر و سرعت عملی شدیدتر ایجاد میکند.

^۹سوره بقره، آیه ۲۵۶

^{۱۰}سوره فتح، آیه ۲۹

امام خمینی نیز در سالهای قبل از انقلاب شعار اصلی را اخراج شاه از کشور قرار دادند. این شعار توانست گروههای مختلف را گرد هم آورد. بعد از انقلاب نیز شعار مهم مقابله با شیطان بزرگ «آمریکا» را محور قرار دادند و این امر سبب شد سلايق مختلف جهانی در تقابل با شیطان بزرگ متحد شوند.

در شرایط فعلی نیز گفتمان تقابل با اسرائیل میتواند نقطه آغاز حرکت باشد. لیکن هنر ما آن است که مخاطب را در هر نقطه ای که هست ارتقا دهیم. تقابل با اسرائیل نقطه شروع است و باید به تقابل به امریکا به عنوان دشمن اصلی امتداد یابد. هدف ما در تبلیغ رشد در اندیشه و گرایشهای مخاطب است. و ملاک موفقیت آن است که آیا توانسته ایم هر مخاطبی را از هر نقطه ای که هست یک مرتبه بالاتر بیاوریم؟ اگر چنین باشد موفق بوده ایم.

از سوی دیگر در اصل دوم از مبانی گفتیم هر مرتبه از مخاطبان با یک مرتبه از گفتمان جبهه حق ارتباط برقرار میکنند و ارتقا می یابند. اینکه گفتمان عمومی بر نقطه سلبی مبارزه با اسرائیل مستقر شود، نافی آن نیست که محافل اختصاصی تر از گفتمان های عالی تر مانند شهادت طلبی و یاری مظلومان و اقامه توحید سخن بگویند. برای مثال شعار «ایران حسین» شعاری عمومی و فراگیر است که مردم را به جلسات جذب میکند و هنر ما آن است که افراد را با مفاهیم عمیق تر مکتب امام حسین (ع) رشد دهیم. اما بخشی از لایه های انقلابی تر و راسخ تر جامعه بر افقهای عمیق تری از گفتمان اسلام تکیه می کنند.

خط محتوایی؛



روایت الهی از جنگ: مبانی و راهبرد ها برای راهبران میدان

